

وهابیت؛ آیین تشبیه و تجسیم

سید مهدی علیزاده موسوی^۱

چکیده:

یکی از محورهای اختلاف میان فرقه‌های اسلامی، مسأله صفات الهی است. از میان صفات الهی، صفات خبریه بیش از سایر صفات مورد بحث و اختلاف قرار گرفته است. پرسش اصلی معناشناسانه در حوزه صفات خبری این است که صفات ذات مانند: ید، رَجَل و وجه، و صفات خبری فعل، مانند: استواء، نزول و صعود که در کتاب و سنت آمده است، آیا بر معنای ظاهری خود حمل می‌شوند، یا باید آنها را تأویل برد؟ یا اساساً علم به صفات خبری را باید به خداوند واگذار کرد؟ پاسخ وهابیت - به تبعیت از ابن تیمیه - انکار شدید تأویل و تفویض است. آنها سپس برای فرار از محذور تشبیه و تجسیم، ضمن اصرار بر تحفظ بر معنای ظاهری این صفات، از نظریه تفویض کیفیت دفاع می‌کنند. براساس این نظریه، افزون بر حمل صفات خبری بر معنای ظاهری، کیفیت نیز برای صفت ثابت می‌شود، اما مدعی هستند که ما علم به کیفیت نداریم. این تلاش وهابیت برای گریز از محذور تشبیه و تجسیم راه به جایی نبرده و هرگز مشکل تجسیم را حل نخواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: توحید صفاتی، صفات خبری، مشبّهه، مجسمه، وهابیت، سلفی‌گری.

۱. دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم دریافت: ۹۱/۶/۱۵ تا بید: ۹۱/۶/۳۰.

مقدمه

توحید در آیین وهابیت به پیروی از ابن تیمیه به توحید ربوبی، الوهی و اسماء و صفات تقسیم شده است.

قرائت بدعت‌آمیز وهابیت از توحید ربوبی و الوهی، پیامدهای ناگوار بسیاری به دنبال داشت که در رأس آن، مشرک خواندن تمامی مسلمانان و شرک نامیدن مسایلی همانند توسل، طلب شفاعت، زیارت و تبرک بود.

اما توحید اسماء و صفات وهابیت نیز به نوبه خود، پیامدهای زیانبار بسیاری در پی دارد. قرائت وهابی از توحید اسماء و صفات، به ویژه در حوزه «صفات خبری» آنان را به درّه مخوف تشبیه و تجسیم افکنده است.

هرچند وهابیت کوشیده است دامن خود را از تشبیه و تجسیم منزّه گرداند، اما مبانی وهابیت در توحید اسماء و صفات، دیدگاه‌های علمای وهابی در این زمینه و همچنین آثار تجسیمی که توسط مراکز وهابی در عربستان سعودی تصحیح و منتشر شده است، نشانگر اوج نگاه تشبیهی و تجسیمی آنان است.

در این مقاله، با نگاهی به تاریخ اندیشه تجسیم و تشبیه، اندیشه وهابیت در دو محور مبانی و مصادیق تشبیه‌گرایی در اندیشه وهابیان، بررسی و نقد خواهد گردید.

صفات خبری

صفات خبری، صفاتی هستند که مستندی جز نقل ندارند و در کتاب و سنت، برای خداوند ذکر شده‌اند؛ اما در نگاه اول، انتساب چنین صفاتی به خداوند، از نظر عقلی دون شأن حضرت حق است. این صفات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱) صفات ذات: صفاتی مانند ید (دست)، وجه (صورت)، عین (چشم)، قدم (پا) و ساق، که در برخی از آیات و روایات به خداوند نسبت داده شده است؛ مانند: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (مائده: ۶۴) و ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۲۷).

۲) صفات فعل: صفاتی که به کار ویژه‌ای اشاره دارند؛ مانند: نزول، مجیء، و استواء.

درباره این صفات دو دیدگاه نسبتاً کلان وجود دارد:

نخست دیدگاه‌های تنزیه‌ی، که طیف گوناگونی از نظریات مختلف را تشکیل می‌دهند. برخی از این دیدگاه‌ها، هرچند در نهایت قرائت تشبیه‌گونه‌ای ارایه می‌دهند، اما نمی‌توان آنان را در میان اندیشه‌های تشبیه‌ی قرار داد؛ برخی از نظریات تنزیه‌ی عبارتند از اثبات صفات بلاکیف (اشعری، ۱۳۷۹: ۷۵)^۱، تفویض (شهرستانی، ۱۴۰۴، ۱: ۹۲) و تأویل.^۲ می‌توان گفت جریان غالب در جهان اسلام، نظریات تنزیه‌ی است و اندیشمندان اسلامی غالباً پیرو اندیشه‌های تنزیه‌ی هستند.

بخش دوم، دیدگاه‌های کاملاً تشبیه‌ی است که به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را توجیه کرد، هرچند برخی از صاحبان این اندیشه‌ها کوشیده‌اند خود را از تشبیه و تجسیم مبرا کنند.

تبار‌شناسی تشبیه و تجسیم در جهان اسلام

مهم‌ترین عامل نفوذ اندیشه‌های تشبیه‌ی، خرافات یهودیان بود که در قالب اسرائیلیات به جهان اسلام وارد می‌شد. این دسته عقاید را افرادی که به ظاهر اسلام آورده بودند، اما هنوز دل در گرو عقاید یهود داشتند، به مجموعه احادیث اسلامی وارد می‌کردند. به ویژه آن که چنین وضعیتی با دوران منع تدوین حدیث نیز مقارن شده بود و اجازه نقل و اشاعه احادیث صحیح اسلامی را نمی‌داد. این گروه از محدثان با تأثیرپذیری از محتوای انحرافی تورات، روایاتی درباره اعضا و جوارح خداوند جعل کردند و به نام حدیث پیامبر ﷺ در مجامع حدیثی آوردند. در رأس این افراد، کعب‌الاحبار بود که بخش عمده‌ای از اسرائیلیات را به اندیشه‌ی اسلامی وارد کرد. ذهبی درباره او می‌گوید:

۱. پس از ابوالحسن اشعری علمای بزرگ اشعری همانند قاضی عضدالدین ایجی و فخرالدین رازی به تأویل صفات خبری پرداختند و «استواء»، «عین» و «ید» را به «استیلا»، «عنایت» و «قدرت» تأویل کردند (فخر رازی، ۱۹۸۵، ۱۷: ۱۲-۱۴). در ادامه به برخی از این تأویلات اشارتی خواهد رفت.

۲. شیعه، معتزله و بسیاری از متکلمان اشعری و دیگران طرفدار این دیدگاه هستند.

فجالس أصحاب محمد ﷺ، فكان يحدثهم عن الكتب الاسرائيلية،
ويحفظ عجائب (ذهبی، ۱۴۱۳، ۳: ۱۱۱).

در این میان، ارتباط برخی از راویان پرکار مانند ابوهریره با وی، سبب شد که چنین احادیثی بیش از پیش در میان مسلمانان رواج یابد و به مجامع حدیثی اهل سنت راه پیدا کند. احمد بن حنبل می گوید:

قاسم بن محمد قال: اجتمع أبوهريرة و كعب، فجعل أبوهريرة يحدث كعباً
عن النبي ﷺ و كعب يحدث أباهريرة عن الكتب (ابن حنبل، بی تا، ۲:
۲۷۵).

چنین وضعیتی سبب شد که رفته رفته احادیث جعلی تشبیه، به پیامبر ﷺ نسبت داده شود. ابن کثیر می گوید:

بسر بن سعید می گفت: از خدا بترسید و از حدیث محافظت کنید. به
خدا قسم ما با ابوهریره می نشستیم. او برای ما از رسول خدا و
همچنین از کعب الاحبار حدیث نقل می کرد؛ سپس برمی خاست و نزد
دیگران حدیث می گفت. قسمتی از حدیث رسول خدا را به کعب، و
قسمتی از حدیث کعب را به رسول خدا ﷺ نسبت می داد!! در روایت
کردن، آنچه کعب گفته بود را «از رسول الله ﷺ» قرار می داد، و آنچه
رسول خدا ﷺ فرموده بود، «از کعب» قرار می داد!! از خدا بترسید و از
حدیث محافظت کنید (ابن کثیر، بی تا، ۸: ۱۱۷).

در سده های بعد، به دلیل چنین وضعیتی، دو جبهه کاملاً متضاد در برابر
یکدیگر شکل گرفت. جبهه ای که برای پرهیز از افتادن در دام تشبیه، تمامی
صفات الهی را نفی کرد و این نفی، گاه تا مرز نفی ذات الهی پیش می رفت. رهبر
این گروه فردی به نام «ابومحرز جهم بن صفوان» (متوفای ۱۲۸ ق) بود که
پیروان وی بعدها به «جهمیّه» معروف شدند (بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۱۱؛ شهرستانی،
همان: ۹۷؛ سبحانی، ۱۴۱۴، ۵: ۳۹۹). در برابر این گروه، گروه دیگری قرار
داشت که کاملاً در ورطه تجسیم و تشبیه افتادند و با استناد به روایات جعلی و
اسرائیلیات، و به سبب نقل گرایی مفرط و عقل ستیزی، رسماً برای خداوند اندامی
مانند دست، پا و چشم، و حرکاتی هم چون نشستن، برخاستن و راه رفتن قائل

شدند. رهبری این گروه را فردی به نام «مقاتل بن سلیمان» (متوفای ۱۵۰ق) بر عهده داشت که بعدها پیروان وی به نام «مقاتلیّه» مشهور شدند. وی نخستین کسی است که در میان اهل حدیث به تجسیم شهرت یافت. ابوحنیفه می‌گوید:

اتانا من المشرق رأیان خبیثان: جهم معطل و مقاتل مشبه (خطیب بغدادی، بی‌تا، ۱۳: ۱۶۴).

ابوالحسن اشعری نیز در معرفی اندیشه مقاتل می‌گوید:

وی عقیده داشت که خداوند جسم و بدن دارد، و به صورت انسان است که گوشت، پوست و مو دارد (اشعری، بی‌تا: ۲۵۱).

آنچه در این جا گفتنی است، این واقعیت است که زمینه‌های تشبیه‌گرایی در میان اهل حدیث، بیش از دیگر گروه‌های اسلامی بوده است؛ زیرا نقل‌گرایی، حدیث‌گرایی و عقل‌ستیزی، زمینه پیروی و پذیرش هرگونه حدیث را برای آنها فراهم می‌کرد. برخی از اهل حدیث، حتی روایات موجود در کتب دیگر ادیان را به منزله احادیث اهل کتاب می‌پذیرفتند، که بخش عمده‌ای از آنها عقاید یهود بود. شهرستانی می‌گوید:

اخبار دروغ و ساختگی را در دین زیاد کردند و آنها را به پیامبر نسبت دادند که بیشتر آنها از یهود گرفته شده بود. تشبیه در میان یهود امری طبیعی بود؛ تا آنجا که گفتند: چشمان خداوند به درد آمد و ملائکه به عیادت او رفتند؛ و بر طوفان نوح گریست تا آنکه چشم درد گرفت؛ و هنگامی که خداوند بر عرش قرار می‌گیرد، به سبب سنگینی وی، ناله‌ای همانند ناله بچه شتر از آن شنیده می‌شود؛ و خداوند عرش را پر می‌کند؛ درحالی که از هر طرف، چهار انگشت اضافه می‌آید (شهرستانی، همان: ۱۰۶).

با نگاه به کتاب‌هایی که تحت عنوان «السنه» نوشته شده، یا ردیه‌هایی که اهل حدیث بر مخالفان نوشته‌اند، مانند ردیه‌هایی بر ضد جهمیّه، چنین وضعیتی به‌خوبی دیده می‌شود. در این کتاب‌ها، مسائلی هم‌چون نزول جسمانی خداوند بر زمین (ابن حنبل، همان، ۲: ۴۶۹)، سکونت خداوند در آسمان (اللالکائی، ۱۴۰۲، ۳: ۴۰۰)، جسمانیت خدا و قرار داشتن پاهای او بر کرسی (ابن حنبل، همان: ۴۷۷)، نالیدن عرش از سنگینی خداوند همانند بچه شتری که تازه سوار

آن می‌شوند (دارمی، ۱۹۹۸: ۲۷۹)^۱، و نشستن پیامبر ﷺ بر کرسی در طرف راست خداوند (ابن‌حنبل، همان: ۲۵۶)، بسیار دیده می‌شود. بی‌شک چنین سخنانی نشانگر حضور اسرائیلیات و عقاید انحرافی یهود در اندیشه اسلامی است.

اندیشه تجسیم پس از مقاتل، با «ابوعبدالله محمدبن الکرّام» (متوفای ۲۵۵ق) ادامه یافت و به تشکیل فرقه‌ای با نام «کرامیه» انجامید. کرامیه پس از مرگ عبدالله نیز ادامه یافت و به شاخه‌های مختلفی تقسیم شد (سبکی، ۱۹۹۲، ۲: ۳۵؛ حصنی، ۱۳۵۰: ۲۹). درحالی‌که «ابن سبکی»، شهرستانی (شهرستانی، همان: ۱۰۷)، بغدادی (بغدادی، همان: ۲۰۳) و بسیاری از دانشمندان اهل سنت، کرامیه و پیروان آن را در ردیف مجسمه قرار داده‌اند و به قتل او حکم داده‌اند، ابن‌خزیمه مدح وی را می‌گوید و مخالفانش را به کفر متهم می‌کند (ابن‌حجر، ۱۹۸۶، ۳: ۳۵۴؛ ذهبی، ۱۹۹۵، ۴: ۲۱). ابن‌تیمیه نیز کوشیده است از وی رفع اتهام کند. اندیشه تجسیم در سده‌های بعد نیز هم‌چنان با افت و خیزهای مختلفی، در میان نحله‌هایی از مسلمانان ادامه یافت.

برخی از آثاری که توسط مشبهه در طول تاریخ نگاشته شده‌اند و سرشار از تشبیه‌اند، عبارتند از: «الرد علی‌الجهمیّه» و «کتاب‌النقض عثمان بن سعید علی‌المریسی‌العنید»، نوشته عثمان بن سعید الدارمی (متوفای ۲۸۰ق)^۲. در کتاب نخست، احادیث ساختگی که بیانگر اندیشه تشبیهی است، بسیار وجود دارد؛ سخنان پوچی هم‌چون: نالیدن عرش از سنگینی خدا، فرود آمدن خدا به خانه خود در بهشت، زندگی خدا در بهشت به همراه صدیقین، پیامبران و شهدا، و رفت و آمد خدا میان عرش و کرسی. وی سپس در این کتاب فصلی را به تکفیر جهمیّه و کشتن آنها اختصاص داده است. این در حالی است که در زمان دارمی، جهم‌بن صفوان از دنیا رفته بود و مذهب وی نیز نابود شده بود. مراد دارمی از جهمیّه در این کلام، معتزله است.

۱. دارمی پس از ذکر این حدیث می‌گوید: والأحادیث عن رسول الله ﷺ و عن أصحابه و التابعین و من بعدهم فی هذا أكثر من أن یحصیها کتابنا هذا غیر أنّا قد اختصرنا من ذلك ما یستدل به الوالباب (دارمی: همان).

۲. برای آشنایی با وی، ر.ک: ذهبی، ۱۴۱۳، ۱۳: ۳۱۹.

در کتاب دوم نیز حرکت، حد، لمس، نشستن، قدرت خدا برای نشستن بر پشت پشه، سنگینی بیشتر خداوند هنگامی که خشمگین می‌شود، و... به خداوند نسبت داده می‌شود.

این دو کتاب نزد ابن تیمیه و ابن قیم به شدت مورد احترام است و این دو به این کتابها بسیار استناد می‌کنند. به باور ابن قیم این دو کتاب، بهترین کتاب‌هایی هستند که درباره سنت تألیف شده‌اند و ابن تیمیه بسیار به آن سفارش می‌کرد! (ابن قیم، ۱۴۰۴: ۱۴۳).

«السنه»، نوشته ابن ابی عاصم (متوفای ۲۸۷ق) کتاب دیگری است که روایات تشبیهی در آن بسیار به چشم می‌خورد. به گفته ذهبی، ابن ابی عاصم در معنانشناسی، ظاهرگرا بوده است (ذهبی، ۱۴۱۳، ۱۳: ۴۳۰). در کتاب او مطالبی مانند آفرینش آدم توسط خداوند به شکل خودش، نالیدن عرش، نشستن پیامبر ﷺ کنار خداوند در عرش، و نشستن مؤمنان در بهشت در کنار خدا، دیده می‌شود.

«السنه»، نوشته ابوبکر خلال (۳۱۱ق) نیز درون مایه تشبیهی دارد. وی که از شاگردان احمد بن حنبل بوده است نیز در کتاب خود چنین مطالبی آورده است (ن.ک. خلال، ۱۴۱۰).

اثر دیگری که سرشار از مطالب تشبیه‌آمیز است، «التوحید» ابن خزیمه (متوفای ۳۱۱ق) است. به نقل از حاکم، گویا ابن خزیمه با محمد بن کرام روابط تنگاتنگی داشته است (سبکی، همان، ۳: ۳۰۴). ابن خزیمه در کتاب «التوحید» انگشت و پا را برای خدا ثابت می‌کند. او نیز مانند دیگر پیروان مکتب تجسیم، معتقد است که کرسی جای پای خداست، عرش در زیر خداوند به سبب سنگینی او ناله می‌کند، خدا از عرش بالا و پایین می‌رود و به آسمان زمین می‌آید، بهشت خانه‌ی اوست و پیامبر ﷺ او را در باغ سبز دید که در زیر او فرشی از طلا گسترده بود و چهار ملک آن را حمل می‌کردند، و...

برخی دیگر از این آثار عبارتند از: «کتاب الصفات»، نوشته ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، «التوحید»، نوشته ابن منده (۳۹۵ق)، کتاب «العرش وما روی فیه»، نوشته محمد بن عثمان بن ابی شیبه (۲۹۷ق)، کتاب «الاربعین فی دلائل

التوحید»، نوشته اسماعیل عبدالله بن محمد الهروی (ن.ک. سبکی، همان، ۴: ۲۷۲-۲۷۳).

با بررسی آثار یاد شده، به نظر می‌رسد که روایات در این آثار، معمولاً بدون توجه به بررسی و ارزیابی سند، گاه هم‌پایه قرآن قرار گرفته‌اند. نکته دیگر آنکه هرچه نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی در اندیشه فرد قوی‌تر باشد، روایات را هر چند مخالف عقل سلیم باشد، می‌پذیرد. ازسوی دیگر، با نگاهی به محتوای این آثار، هرگز نمی‌توان آن‌ها را کتاب‌هایی پیرامون توحید دانست، بلکه همه، کتاب‌های شرک هستند.

معناشناسی صفات خبریه: ظاهرگرایی

معناشناسی، بررسی رابطه لفظ (دال) و معنی (مدلول) است که در چند دهه اخیر به طور علمی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است.^۱ در علم کلام، دانش معناشناسی در متون مقدس به ویژه مورد توجه قرار می‌گیرد. یکی از حوزه‌هایی که مباحث معناشناسی، مطرح می‌شود، صفات خبری، است. پرسش اصلی در معناشناسی در حوزه صفات خبری این است که آیا صفات ذات مانند ید، رجل و وجه، و یا صفات فعل مانند استواء، نزول و صعود، در کتاب و سنت بر معنای ظاهری خود حمل می‌شوند، یا اینکه باید آن‌ها را تأویل برد؟ مراد از ظاهر در این‌جا، معنایی است که ذهن مخاطب به مجرد شنیدن واژه و بدون نیاز به قرینه یا تأمل، متوجه آن می‌شود.^۲ ابن جوزی درباره رابطه ظاهرگرایی و صفات خبری می‌نویسد:

ظاهرگرایان می‌گویند: این احادیث از تشابهاتی است که علمش تنها نزد خداست؛ سپس می‌گویند: آن‌ها را بر معنای ظاهریشان حمل می‌کنیم. واعجب! چگونه چیزی که علمش نزد خداست، دارای معنای ظاهری است؟! و آیا معنای ظاهری استواء، غیر از نشستن است؟ و ظاهر نزول، غیر از انتقال است؟ (ابن جوزی، بی‌تا: ۳۴).

۱. افرادی همانند سوسور و ویتگنشتاین، دیدگاه‌های مختلفی درباره زبان و رابطه لفظ و معنا و نوع برداشت معنی ارائه کرده‌اند. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: خداپرست، ۱۳۶۶: ۱۳-۱۵.

۲. برای آشنایی با معنای ظاهر، ر.ک: جرجانی، ۱۴۰۵: ۱۸۵؛ مناویف ۱۴۱۰: ۴۸۹.

همچنین به گفته شیخ محمدزاهد کوثری:

کسی که اقسام نظم را از نظر وضوح و خفا می‌شناسد و اقرار دارد که آیات و اخبار صفات، از متشابهاتند، چگونه به معنای ظاهری تمسک می‌جوید و متشابه را بر آن حمل می‌کند؟! حق این است که متشابه در صفات - بنا بر تأویل- بر قول محکم خداوند که فرمود: «لیس کمثله شیء»، حمل شود... چگونه می‌توان برای متشابه، ظهوری را تصور کرد؟ ظاهر، در برابر خفی قرار دارد و تا هنگامی که مدلول واضح نیست، عقلانی نیست که معنی ظاهری به کار گرفته شود (کوثری، بی تا: ۱۵۶).

در این میان، برای فهم معنای واقعی اخبار و آیات صفات، باید از قرائن خارجی استفاده کرد. در زبان عرب نیز هرگز شنیده نشده است که چنین الفاظی برای خداوند به کار روند. هم‌چنین واژگانی مانند ید، ساق و رجل، اسامی برخی از اعضا و جوارح‌اند؛ بنابراین هنگامی می‌توان آن‌ها را به منزله صفت به کار برد که به قرائن خارجی در استفاده از این الفاظ توجه شود. در صفات خبری، با توجه به قرائنی، چون جلالت خداوند و محال بودن نسبت دادن اعضا و جوارح به خداوند، حمل بر معنای غیر ظاهر، امری بدیهی است.

بنابراین، نخستین دامگاه تجسیم، اعتقاد به معنی ظاهری صفات خبری است، که متأسفانه چنین گرایشی در میان وهابیان به شدت دیده می‌شود.

صالح بن فوزان می‌گوید: آنچه خداوند خود را بدان وصف کرده و یا پیامبر خدا را به آن وصف کرده است، همان معنی ظاهری‌اش درست است (ابن فوزان، ۱۴۱۰: ۱۱۳).

وی سپس تأکید می‌کند:

آنچه خداوند خود را به آن وصف کرده و یا پیامبر خدا درباره خداوند بیان کرده است، حق است و بر معنای ظاهری‌اش حمل می‌شود و هیچ‌گونه ابهام و پیچیدگی در آن وجود ندارد (همان).

وی سپس به غلط چنین عقیده‌ای را به همه اهل سنت نسبت می‌دهد و می‌گوید:

تمامی اهل سنت این صفات و معانی ظاهری آن‌ها را اثبات می‌کنند. آنچه خداوند و رسول وی درباره صفات الهی آورده‌اند، از متشابهات نیست که نیاز به تفویض معنای آن به خدا باشد؛ زیرا اگر چنین باشد، نصوص صفات از اموری می‌شود که معنی آن فهم نمی‌شود؛ درحالی‌که خداوند ما را به تدبیر تمام قرآن امر کرده و تعقل در آیات و فهم آن‌ها را از ما خواسته است و اگر معنای نصوص صفات فهمیدنی نباشد، پس خداوند ما را به تدبیر و تفهیم چیزی امر کرده است که قابل تدبیر و فهم نیست و به اعتقاد به چیزی فرمان داده است که برای ما واضح نیست (همان).

در کلمات ابن‌فوزان، تشبیه‌گرایی به‌خوبی دیده می‌شود؛ چنان‌که وی صفات خبری را نه تنها ظاهرگرایانه معنا می‌کند، بلکه رسماً اعتقاد دارد هیچ ابهام و پیچیدگی در رابطه میان لفظ و معنا وجود ندارد و معنای آن کاملاً واضح است. ناصرالدین البانی، از علمای وهابیت می‌گوید:

با تجربه دریافته‌ام که بسیاری از برادران موحد و سلفی، همانند ما اعتقاد دارند که خداوند بدون تأویل و بدون کیفیت، بر عرش نشسته است؛ اما هنگامی که با معتزلی‌ها و یا جهمی‌مذهبان معاصر یا ماتریدی‌ها و اشعری‌ها روبه‌رو می‌شوند، آنها شبهاتی را بر ظواهر آیات وارد می‌کنند که انسان اهل وسواس معنایش را نمی‌فهمد؛ بنابراین در عقیده گرفتار شک و تردید و گمراهی می‌شود. چرا؟ چون او عقیده صحیح را از سرچشمه نگرفته است (البانی، ۱۴۱۹: ۱۱).

وی در ادامه می‌گوید:

متأسفانه، عقیده توحید با همه لوازم آن، برای بسیاری از کسانی که به عقیده سلفیه ایمان آورده‌اند، روشن نیست؛ چه رسد به دیگرانی که از عقاید اشعریه، ماتریدییه و جهمییه پیروی می‌کنند (همان: ۱۲).

اما اگر معنای ظاهری ملاک باشد و این معنا نیز کاملاً واضح باشد، آیا «ید» معنایی جز یکی از اعضا و جوارح انسان پیدا می‌کند؟

به عقیده بن‌باز، تنها به کسانی می‌توان اهل سنت و جماعت اطلاق کرد که صفات خبری مانند دست، صورت، ساق و استوا را بر معنای ظاهری حمل کنند.

به همین سبب، جهمیه، معتزله و اشاعره، اهل بدعت در دین هستند (بن‌باز، ۲۰۰۰: ۸).

در این میان، برخی از سخنان ظاهرگرایان، اعم از ابن تیمیه و معاصران وهابی، در این زمینه شنیدنی است. ابن تیمیه در جایی بیان می‌کند که ظاهر کتاب و سنت در نزد عامه مسلمانان، موهم تجسیم نیست و می‌پندارد معنای فاسدی که در آن، حدوث و نقص وجود دارد، در معنی ظاهری آیات وجود ندارد؛ اما از آنجا که دل‌های برخی از متأخرین منحرف شده است، این معنای فاسد برای آن‌ها معنی ظاهری شده است؛ اما دیگر مسلمانان، از سلف و خلف، بنا بر فطرت سالم خود، هیچ یک از این نصوص را بر معنی فاسدی که ظاهر به نظر می‌رسد - اما در اصل، ظاهر نیست - حمل نمی‌کنند (ابن تیمیه، بی‌تا [الف]، ۱۷۲: ۳۳). پیروان وی از وهابیان نیز همین عقیده را دارند:

در صفات الهی چیزی وجود ندارد که ظاهر آن مستلزم تجسید و تشبیه باشد و چنین فهمی به جاهلان و گمراهان اختصاص دارد» (ابن فوزان، بی‌تا: ۲۵).

بر اساس این دیدگاه، «بد» یا «نزول» که در قرآن آمده‌اند، معنایی غیر از عضو بدن یا پایین آمدن در ظاهر دارند که مردم نفهمیده‌اند؛ بلکه معنی ظاهری آن چیز دیگری است! همان‌گونه که دیده می‌شود، چنین نظریه‌ای حتی از اصل ظاهرگرایی سخیف‌تر است.

با این حال، خود ابن تیمیه در جای دیگر اعتراف می‌کند:

در تورات و قرآن، آیاتی که ظاهرش نشانگر تجسیم است، بسیار وجود دارد (ابن تیمیه، ۱۴۱۴، ۴: ۴۵۳).

به علاوه، روایات بسیاری وجود دارد که سلف، ظاهر آیات صفات را تشبیه‌گونه خوانده‌اند (بیهقی، ۱۹۹۴، ۳: ۳).

تفویض کیفیت

تفویض در مسأله صفات خبری، به دو معنی به کار رفته است: یکم. تفویض علم به صفات خبری به خداوند؛ دوم. تفویض کیفیت صفات خبری به خداوند.

نظریه تفویض علم، در زمره نظریه‌های تنزیهی قرار می‌گیرد. در این نوع تفویض، علم به صفت الهی، از ابتدا به خود خداوند واگذار می‌شود. هرچند این دیدگاه با مشکلات اساسی روبه‌روست، به هر حال تلاشی در راستای دوری‌گزیدن از تشبیه و تجسیم است.

در نظریه تفویض کیفیت، که وهابیان به پیروی از ابن تیمیه آن را مطرح کرده‌اند، افزون بر حمل صفات خبری بر معنای ظاهری، کیفیت نیز برای صفت ثابت می‌شود. به گفته عثیمین:

سلف هرگز کیفیت را نفی نکرده‌اند؛ زیرا نفی مطلق کیفیت، نفی وجود است و هیچ موجودی نیست، مگر این‌که دارای کیفیت است؛ اما این کیفیت، گاهی معلوم است و گاهی مجهول؛ و کیفیت ذات خداوند و صفات وی برای ما مجهول است... بنابراین برای خداوند کیفیتی ثابت می‌شود که ما نمی‌دانیم... و نفی کیفیت از استوا (نشستن) به صورت مطلق، تعطیل این صفت است؛ زیرا اگر ما استوا را حقیقتاً ثابت کردیم، باید دارای کیفیتی باشد و چنین است در بقیه صفات (ابن عثیمین، ۱۹۹۴: ۱۹۴).

روشن است که استوا به معنای ظاهری آن مستلزم جسمانیت است و این‌که گفته شود ما کیفیت آن را نمی‌دانیم، مشکل تجسیم را حل نخواهد کرد.

وهابیان به سبب دیدگاه عقل‌ستیز خود از یک سو، و ظاهرگرایی از سوی دیگر، خداوند متعال را نیز همانند اجسام فرض کرده‌اند که اگر کیفیتی به وی نسبت داده نشود، معنایش وجود نداشتن است. حتی ابن تیمیه به گمان خود، کیفیتی را برای صفات ثابت می‌کند که مستلزم کمیت و شکل است (ابن تیمیه، ۱۳۹۲، ۱: ۳۴۷).

ابن تیمیه و پیروان معاصر وی، چنین دیدگاهی را به مالک نسبت می‌دهند؛^۱ درحالی‌که مالکی‌ها چنین نسبتی را به امام خود تکذیب می‌کنند؛ چنان‌که شهاب‌الدین قرافی (۶۸۴ هـ) - از عالمان مالکی - می‌گوید:

۱. آن‌چه ابن تیمیه از قول مالک می‌گوید، صرفاً در روایتی ضعیف از وهب بن منبه روایت شده، که وی نیز فردی ضعیف است (ابوالشیخ، ۱۴۰۸، ۲: ۷۰۶).

گفته مالک که «الاستواء غیر مجهول»، بر اساس دلیل عقلی، بر استوایی دلالت می‌کند که شایسته عظمت و جلال خداوند متعال باشد و آن «استیلا» است که غیر از نشستنی است که به اجسام مربوط می‌شود. و گفته مالک که «و الکیف غیر معقول» بدین معنی است که ذات خداوند را نمی‌توان به آن چه عرب برای لفظ کیف وضع کرده است، وصف کرد؛ زیرا کیف به معنای حالت‌های گوناگون و شکل‌های مختلف جسم است و معقول نیست که چنین صفاتی درباره خداوند به‌کار رود؛ زیرا در تضاد با ربوبیت خداست (قرافی، ۱۴۹۴، ۱۳: ۲۴۲).

از احمد نیز عباراتی نقل شده است که به خوبی نشانگر نگاه ضد تشبیهی اوست. به گفته وی، اگر کسی هنگام قرائت آیه شریفه «خلقت بیدی» دست خود را تکان دهد و یا هنگام قرائت روایت «قلب المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن» انگشتان خود را باز کند، دست و انگشتانش باید قطع شوند (شهرستانی، همان، ۱: ۹۵). دیگر عالمان اهل سنت نیز کیفیت را درباره خداوند نمی‌پذیرند (اسماعیلی، ۱۴۱۲: ۶۳؛ لالکائی، همان، ۳: ۵۰۳؛ بیهقی، ۱۴۱۰: ۱۱۷؛ ذهبی، ۱۹۹۵، ۱: ۱۵۶؛ همو، ۱۴۱۳، ۱۳: ۸۴).

مصادیق تجسیم در اندیشه وهابیت

جدا از مبانی نظری وهابیت در حوزه صفات خبری، می‌توان رد پای تجسیم را به سادگی در آثار و منشورات وهابیت مشاهده کرد. یکی از جلوه‌های تجسیم‌گرایی وهابیت، تلاش آنان برای گسترش و ترویج اندیشه تجسیم‌گرایی است. در صفحات پیشین، به آثاری که اندیشه تجسیم‌گرایی داشته، اشاره شد. جالب آن که تمامی این آثار در دوران وهابیت، به دست وهابیان تحقیق شده و به چاپ رسیده است و به منزله متون اصلی اعتقادی از سوی آنان مطرح می‌شود. این آثار در قالب مکتوبات، منشورات و نرم‌افزار، به دورترین نقاط جهان اسلام فرستاده می‌شود؛ آثاری که سرشار از انحرافات و نسبت‌های ناروا به ساحت مقدس باری تعالی است. این آثار معمولاً با عنوان «کتاب التوحید»، «السنه» و یا «الرد علی الجهمیه» منتشر می‌شوند. مهم‌ترین این آثار کتاب «السنه»

۱. قلب مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خداوند است.

منسوب به عبدالله بن احمد بن حنبل است. این کتاب که در انتسابش به وی نیز ابهامات اساسی وجود دارد، محشون از اخبار تجسیمی است. محقق این کتاب، در ابتدای آن می‌گوید:

این کتاب از نخستین مصادری است که در عقیده سلف نوشته شده و زنده کردن آن برای مردم این عصر، ضروری است (ابن حنبل، همان، ۱: ۱۵ [مقدمه]).

این در حالی است که خود محقق، تقریباً از هر صد روایتی که در این کتاب نقل شده، حدود ۸۵ روایت را از نظر سندی تضعیف کرده است. روایات بسیاری در زمینه جلوس خداوند بر عرش، نالیدن کرسی از سنگینی خدا و... در این کتاب وجود دارد. یکی دیگر از این آثار، کتاب «السنه»، نوشته ابن ابی عاصم است که نه تنها توسط ناصرالدین البانی، بلکه توسط باسمن بن فیصل الجوابره نیز تحقیق شده است (ابن ابی عاصم، ۱۹۹۸). کتاب «التوحید» ابن خزیمه نیز توسط عبدالعزیز ابراهیم الشهبان تحقیق شده و او با این تحقیق، دکترای خود را گرفته است (ابن خزیمه، ۱۹۹۷). همچنین عثمان بن سعید دارمی نیز بسیار مورد توجه وهابیان است و دو کتاب وی به نام‌های «الرد علی المریسی» و «الرد علی الجهمیه» توسط محمد حامد الفقی (دارمی، ۱۳۵۸) و بد البدر (دارمی، ۱۹۹۸) تحقیق، و در شمارگان بسیار توزیع شده است. محمد بن حمد النجدی کتاب «ابطال التأویلات» ابی یعلی الفراء را تحقیق کرده است و به پندار خودش، این کتاب، تنها کتابی است که بر رد تأویلات اشاعره، معتزله و جهمیه در زمینه اخبار صفات الهی نوشته شده است (فراء، ۱۴۱۰، ۱: ۴).

ابی یعلی در کتاب خود، برای خداوند ران، دندان آسیاب، خنده، انگشت، پا، صورت، دو دست، ساق پا، سینه، ساعد، و مانند این‌ها را ثابت می‌کند. چنین وضعیتی در همه کتاب‌های منتشر شده توسط وهابیان دیده می‌شود. بزرگان وهابی نیز در کتاب‌های خود به شدت به این دیدگاه‌ها استناد و آنها را تأیید کرده‌اند (ابن تیمیه، بی‌تا [الف]، ۳: ۱۲۴؛ ابن عبدالوهاب، ۱۹۸۱: ۱۵۸؛ ابن باز، ۱۴۰۵: ۲۲؛ ابن عثیمین، ۱۹۹۴، ۱: ۱۴۹؛ ابن نعسان، ۱۹۹۵: ۲۱؛ بریکان، بی‌تا: ۲۷۱).

جالب آن که وهابیان چنان درگیر تشبیه شده‌اند که برای اثبات جایگاه خداوند در آسمان، به پیروی از ابن تیمیه به گفته فرعون استناد می‌کنند که گفت:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أُبْلَغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلَعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى﴾ و فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای بلندی بساز تا بر فراز آن بروم؛ شاید به اسباب و وسایلی دست بیابم؛ وسایلی آسمانی تا بدین طریق از خدای موسی اطلاع یابم (غافر: ۳۶-۳۷).

این در حالی است که در این آیات، نه خداوند به وجود خود در آسمان اشاره‌ای کرده و نه حضرت موسی علیه السلام چنین ادعایی کرده است. وهابیان نیز برای اثبات وجود خداوند در آسمان، به گفته فرعون استناد کرده‌اند (قصاص، ۱۴۰۹).

وهابیت و دشمنی با اندیشه‌های تنزیهی (مسلمانان)

یکی از مهم‌ترین موارد اختلاف وهابیت و مسلمانان، مسأله صفات خبری است. براساس قرائتی که وهابیت از توحید اسماء و صفات دارد، همه مسلمانان به جز سلفی‌های وهابی، یا از دایره اسلام خارجند و یا از اهل سنت شمرده نمی‌شوند.

(۱) مفوضه

در حالی که بسیاری از مورخین اهل سنت، نظریه تفویض را به سلف نسبت داده‌اند، ابن تیمیه به شدت به آن می‌تازد و از روش علمی خارج شده، می‌گوید: «آشکار شد که گفته اهل تفویض که می‌پندارند از پیروان اهل سنت و سلف هستند، از بدترین گفته‌های اهل بدعت و الحاد است.» (ابن تیمیه، ۱۳۹۱، ۱: ۲۰۵). وی همچنین اهل تفویض را «اهل تجهیل» می‌خواند (همو، بی تا [الف]، ۵: ۳۴).

جالب آنکه، هرچند ابن تیمیه ادعا می‌کند سلف چنین دیدگاهی نداشته‌اند، خود وی در جای دیگر می‌گوید:

سلف به هیچ روی دربارهٔ صفات، تفسیر و تأویل نمی‌کرده‌اند؛ بلکه توقف کرده و علم آن را به خدا ارجاع داده‌اند.

آن‌گاه بر این عقیده نیز ادعای اجماع می‌کند (همان، ۴: ۱-۷).

وهابیت معاصر نیز به پیروی از ابن تیمیه، چنین دیدگاهی را دربارهٔ اهل تفویض در پیش گرفته‌اند. ابن عثیمین می‌گوید:

تفویض از بدترین نظریات اهل بدعت است... هنگامی که در آن تأمل کردم، آن را تکذیب بر قرآن و تجهیل بر پیامبر یافتم (ابن عثیمین، ۱۹۹۳، ۱: ۶۷).

همچنین به اعتقاد وهابیون:

نظریهٔ تفویض جز ترفند شیطان نیست که به همراه دیدگاه تأویل می‌کوشد صفات خداوند را تعطیل کند (ابوالعالیه، ۱۹۹۹: ۱۱۰؛ ابن عثیمین، بی‌تا: ۱۷۶).

تفویض در میان اندیشه‌های تنزیهی، هرچند پاک کردن صورت مسأله است، اما به هر حال، از گرداب تشبیه بهتر است. بی‌شک، قرار دادن دستهٔ بزرگی از آیات در ردیف آیات متشابه و تدبیر نکردن در آنها، راهی نیست که قرآن مسلمانان را به آن دعوت می‌کند. تفویض، ساده‌ترین روشی است که می‌توان در برابر صفات خبری به‌کار گرفت.

۲) مؤوله

ابن تیمیه و وهابیان همچنین مهمترین دشمنان تأویل، هستند. ابن تیمیه این اندیشه را به «جعبدن درهم» و جهمیه نسبت می‌دهد (ابن تیمیه، ۱۹۸۸، ۲: ۱۷). به عقیدهٔ وی، تأویل از تشبیه و تعطیل صفات بدتر، و طاغوت اکبر است (ابن تیمیه، ۱۹۹۸، ۱: ۱۱۸). اما خود این گروه در بسیاری از موارد به تأویل متوسل شده‌اند. همچنین بسیاری از سلف نیز روش تأویل را برگزیده‌اند. ابن عباس «کشف الساق» را به کشف از شدت و ترس تأویل می‌کند. به گفتهٔ حافظ بیهقی:

احمدبن حنبل آیهٔ شریفهٔ وَجَاءَ رَبُّكَ را به آمدن ثواب خدا تأویل کرد.

سپس بیهقی می‌گوید:

در اسناد این کلام به احمد، هیچ شکی وجود ندارد (ابن کثیر، بی تا، ۱۰: ۳۲۷).

این در حالی است که وهابیان هنگامی که این نظریه را مخالف دیدگاه خود می‌بینند، آن را تضعیف می‌کنند. ابن فوزان می‌گوید:

آنچه بی‌هقی به امام احمد نسبت می‌دهد، از وی ثابت نشده... و این سخن بی‌هقی قابل اعتماد نیست؛ چون او تا حدودی به تأویل صفات معتقد بوده و در این زمینه به قول او اعتمادی نیست (ابن فوزان، بی تا: ۳۳).

به نظر می‌رسد در نظر وهابیان، هر نظریه‌ای که با دیدگاه آنان مخالف باشد، ضعیف است؛ هرچند دانشمندان بزرگ اسلامی آن را ارائه کرده باشند. به همین دلیل در بسیاری از موارد، دانشمندان بزرگ اهل سنت را سرزنش کردند. به گفته ابن فوزان:

ابن حجر خنده خدا را بر رضایت او تأویل کرده است؛ چون وی متأثر از مذهب اشاعره بوده، هیچ اعتباری به گفته او نیست. (همان: ۳۴).

او همچنین می‌گوید:

خطابی از کسانی است که صفات را تأویل می‌کردند. گفته‌های او اعتباری ندارد و رأیش حجت نیست (همان: ۳۶).

شاید امثال ابن فوزان افرادی همانند ابن حجر و ذهبی را بتوانند تضعیف کنند، اما درباره افرادی همانند بخاری چه می‌گویند؟ بخاری خنده را به رحمت تأویل می‌کند. هم‌چنین وی از سفیان ثوری نقل می‌کند که در تفسیر آیه شریفه ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (حدید: ۴) گفت: مراد، علم خداست. هم‌چنین خود بخاری در تأویل ﴿کل شیء هالک الا وجهه﴾ وجه را به ملک تأویل می‌کند (ابن حجر، بی تا، ۸: ۵۰۵).

روش تأویل را متکلمان شیعه، معتزله، گروهی از متکلمان اشعری و ماتریدی (نسفی، ۱۹۹۰، ۱: ۱۸۳-۱۸۷) و متکلمانی از دیگر مذاهب اسلامی پذیرفته‌اند.

بنابراین از نگاه ابن تیمیه و وهابیان هر کسی که دیدگاه تشبیهی نداشته باشد و همانند آنان پیرامون صفات خبری موضع‌گیری نکند، از دایره اهل سنت بیرون است.

پرسش اصلی این است که اگر اشاعره و ماتریدیه که در حال حاضر تقریباً همه اهل سنت را تشکیل می‌دهند، در زمینه صفات الهی گمراه هستند، مراد از عامه اهل سنتی که صالح بن فوزان ادعا می‌کند، چه کسانی هستند؟! ناصرالدین البانی نیز علمای الازهر را که یکی از مهم‌ترین مراکز علمی در جهان اهل سنت است، خطاب قرار داده، می‌گوید:

اگر امروز از بزرگان شیوخ الازهر بپرسی - برای نمونه - که خدا کجاست، می‌گویند: در همه جا!

وی سپس این عصر را عصری می‌شمارد که با دیدگاه‌های نادرست، به نجاست کشیده شده است (البانی، ۱۴۲۰: ۲۲).

هم‌چنین هنگامی که از «لجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء» استفتا می‌شود که «چگونه باید به کسانی که خداوند را در همه جا حاضر می‌دانند پاسخ داد؟ و حکم کسی که قائل به آن باشد، چیست؟»، گروه فتوا چنین پاسخ می‌دهد:

اولاً، عقیده اهل سنت و جماعت این است که خداوند بر عرش خود نشسته و داخل در عالم نیست؛ بلکه خارج از آن است؛ ثانیاً، کسی که اعتقاد داشته باشد خداوند در همه جا هست، از «حلولیه» است و اگر پذیرفت که خداوند بر عرش نشسته و خارج از عالم است، مسلمان، وگرنه کافر و مرتد است (فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء، ج ۳، فتاوی شماره ۵۲۱۳).

چنان‌که دیده می‌شود، در نگاه البانی و دانشمندان وهابی، همه مسلمانانی که استوا را بر استیلا، و حضور خداوند را در همه جای عالم ثابت می‌دانند، کافرند.

با این همه مخالفت - که البانی نیز به آن اشاره می‌کند - باز هم ابن فوزان دیدگاه تجسیم را به سلف نسبت می‌دهد. وی چنین ادعایی را از ابن تیمیه به ارث برده است؛ چنان‌که ابن تیمیه نیز در رد تأویل می‌گوید:

من تفاسیر نقل شده از صحابه و احادیث روایت شده از پیامبر را مطالعه و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را بررسی کردم؛ تا این ساعت

هیچ یک از صحابه را ندیدم که چیزی از آیات یا احادیث صفات را برخلاف معنی ظاهری‌شان تأویل کرده باشند (ابن تیمیه، بی‌تاب: ۱۷۸-۱۷۹).

این در حالی است که طبری در تفسیر خود - که از نظر ابن تیمیه بهترین تفسیر است و در آن، بدعت و یا روایت ضعیفی وجود ندارد (ابن تیمیه، بی‌تاب: ۵۱) - در تفسیر آیه شریفه ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ (بقره: ۲۵۵) می‌گوید:

اهل تأویل، در معنی کرسی اختلاف کرده‌اند. برخی از آن‌ها گفته‌اند که مراد از کرسی، علم خداست.

وی سپس با سند معتبر، ابن عباس را صاحب این دیدگاه معرفی می‌کند (طبری، ۱۴۰۸، ۳: ۷).

آن‌گاه به اقوال تشبیه‌آمیز اشاره می‌کند؛ مانند روایاتی که کرسی را جای پای خدا می‌شمارند و یا بیان می‌کنند که هنگام نشستن خدا بر روی عرش، به سبب سنگینی او، عرش ناله می‌کند. طبری در پایان، دیدگاه ابن عباس را مبنی بر این‌که تأویل کرسی به علم خداست، می‌پذیرد.

وی هم‌چنین ضمن برشمردن دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی معنی ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (بقره: ۲۵۵) می‌گوید:

برخی گفته‌اند که مراد از علو، بالا بودن مکانی است، که با تجسیم مترادف است. سپس به قولی از سلف اشاره می‌کند که در تفسیر «الْعَلِيُّ» گفته‌اند: مراد این است که خداوند، برتر از نظیر و شبیه است (همان: ۹).

چنانکه مشاهده می‌شود، وهابیان با تمامی گرایش‌های تنزیهی به مقابله و مبارزه پرداخته‌اند و آنان را به کفر و ارتداد متهم کرده‌اند. از این رو هنگامی که هیچ یک از روش‌های تنزیهی قابل قبول آنان نباشد، بی‌شک، راهی جز درافتادن به دامن تشبیه باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

علیرغم ادعای وهابیان بر عدم اعتقاد به تجسیم، با نگاهی به مبانی آنها به خوبی می‌توان رد پای تشبیه و تجسیم را در اندیشه آنها مشاهده کرد. از یک سو، مبانی معناشناسی آنان به ظاهرگرایی منتهی می‌شود و ظاهرگرایی به گرداب مخوف تشبیه و تجسیم در صفات خبری، ختم می‌شود.

از طرف دیگر تفویض کیفیت به جای تفویض علم، نه تنها مشکل تجسیم و تشبیه را در اندیشه وهابی از میان نبرده است، که آنان را بیش از پیش در ورطه تجسیم و تشبیه افکنده است.

همچنین دیدگاه‌های تنزیهی در جهان اسلام در سه دیدگاه تفویض، تأویل و اثبات بلاکیف، خلاصه می‌شود که پیروان این مذاهب از سوی وهابیان یا کلاً از دایره اسلام خارج شمرده شده‌اند و یا حداقل جزء اهل سنت نیستند.

بنابراین وهابیان، همانند اسلاف مشبهه و مجسمه خود، به شدت به تجسیم و تشبیه گرایش دارند و با تمام وجود از این دیدگاه حمایت می‌کنند.

فهرست منابع:

- ابن تیمیہ، تقی الدین (۱۳۹۱)؛ *درء تعارض العقل و النقل*، تحقیق محمد رشاد، الرياض، دارالکتوز الادبیہ.
- (۱۹۸۸)؛ *الاسماء و الصفات*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیہ.
- (۱۹۹۸)؛ *الفتویٰ الحمویہ*، تحقیق حمد بن عبدالمحسن التوجیری، الرياض، دارالصمیعی.
- (بی تا [الف])؛ *مجموع الفتاویٰ*، اللجنہ الدائمہ للدعوہ و الارشاد، الرياض.
- (بی تا [ب])؛ *تفسیر سورہ النور*، بیروت، دارالکتب العلمیہ.
- (بی تا [ج])؛ *مقدمہ فی اصول التفسیر*، بیروت، منشورات دار مکتبہ الحیاہ.
- (۱۳۹۲)؛ *بیان تلبیس الجہمیہ فی تأسیس بدعہم الکلامیہ*، مکہ المکرمہ، مطبعہ الحکومہ.
- (۱۴۱۴)؛ *الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح*، تحقیق علی حسن ناصر و دیگران، الرياض، بی تا.
- ابن حنبل، احمد (بی تا)؛ *السنہ*، تحقیق محمد سعید سالم القحطانی، بی تا، بی تا.
- ابن عبدالوہاب، عبدالله (۱۹۸۱)؛ *جواب اهل السنہ النبویہ فی نقض کلام الشیعہ و الزیدیہ*، بیروت، دارالافتاء.
- ابن عثیمین، محمد بن صالح (بی تا)؛ *فتح رب البریہ بتلخیص الحمویہ*، بیروت، بی تا.
- (۱۹۹۴)؛ *مجموع فتاویٰ و رسائل*، تحقیق فہد بن ناصر السلیمان، ریاض، بی تا.
- (۱۹۹۳)؛ *المحاضرات السنیہ فی شرح العقیدہ الواسطیہ*، الرياض، مکتبہ طبریہ.
- ابن فوزان، صالح (بی تا)؛ *تعقیبات علی کتاب البوطی*، القاہرہ، بی تا.
- (۱۴۱۰)؛ *الارشاد الی صحیح الاعتقاد و الرد علی اهل الشرك و اللاحاد*، سعودیہ، ادارہ الثقافہ و النشر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی تا)، *البدایہ و النہایہ*، بیروت، مکتبۃ المعارف.
- ابن ابی عاصم، عمرو (۱۹۹۸)؛ *السنہ*، تحقیق باسم بن فیصل الجوابرہ، ریاض، دارالصمیعی.

- ابن باز، عبدالعزيز (۱۴۰۵)؛ *تنبيهات في الرد على من تأول الصفات*، رياض، الرئاسة العامه للبحوث و الافتاء.
- (۲۰۰۰)؛ *العقيدة الصحيحة و نواقض الاسلام*، الرياض، دارالوطن.
- ابن جوزی (بی تا)؛ *دفع شبه التشبيه*، تحقيق حسن السقاف، بی جا، بی نا.
- ابن حجر، احمد بن علی (۱۹۸۶)؛ *لسان المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- (بی تا)؛ *فتح الباری بشرح صحیح البخاری*، بی جا، بی نا.
- ابن خزیمه، محمد بن اسحاق (۱۹۹۷)؛ *التوحيد و اثبات صفات الرب عزوجل*، تحقيق عبدالعزيز ابراهيم الشهوان، رياض، مكتبة الرشيد.
- ابن قیم جوزی (۱۴۰۴)؛ *اجتماع الجيوش الاسلاميه على غزو المعطله و الجهميه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن نعلسان، رضا (۱۹۹۵)؛ *علاقه الاثبات و التفویض بصفات رب العالمین*، بیروت، دارالهجره.
- ابوالشیخ، عبدالله بن محمد (۱۴۰۸)؛ *العظمه*، تحقيق رضاء الله بن محمد المبارکفوری، الرياض، دارالعاصمه.
- ابوالعالیه، فخرالدین بن زبیر (۱۹۹۹)؛ *التوضیحات الاثریه علی متن الرساله التدمریه*، عجمان، مكتبة الفرقان.
- الاسماعیلی، ابی بکر (۱۴۱۲)؛ *اعتقاد ائمه الحدیث*، تحقيق محمد بن عبدالرحمن الخمیس، الرياض، دارالعاصمه.
- الاشعری، ابوالحسن (۱۳۷۹)؛ *الابانه عن اصول الديانه*، تحقيق حسین محمد، قاهره، دارالانصار.
- اشعری، ابوالحسن (بی تا)؛ *مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- الألبانی، محمد بن ناصر (۱۴۲۰)؛ *سلسله قضايا عقديه*، بی جا، دارالفضیله للنشر و التوزیع، دار الهدی النبوی.
- (۱۴۱۹)؛ *التوحيد أولاً یا دعاء الإسلام*، مجلة السلفية، شماره ۴، بی جا، بی نا.
- البریکان، ابراهیم بن محمد (بی تا)؛ *تعريف الخلف بمنهج السلف*، بی جا، دارابن الجوزی.
- بغدادی، عبدالقاهر بن الطاهر (۱۴۱۷)؛ *الفرق بین الفرق*، بیروت، دارالمعرفه.

البیهقی، احمد بن الحسین (۱۴۱۰)؛ *الاعتقاد و الهدایه الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف و اصحاب الحدیث*، بیروت، دارالآفاق الجدیده.

البیهقی، احمد بن الحسین ابوبکر (۱۹۹۴)؛ *سنن البیهقی الکبری*، مکه، مکتبه دارالباز.

الجرجانی، علی بن محمد (۱۴۰۵)؛ *التعریفات*، تحقیق ابراهیم الابیاری، بیروت، دارالکتب العربی.

الحصنی، تقی الدین ابوبکر (۱۳۵۰)؛ *دفع شبه من شبه و تمرد و نسب ذلک الی الامام احمد*، مصر، داراحیاء الکتب.

خداپرست، علی اکبر (۱۳۶۶)؛ *معناشناسی*، تهران، کیهان فرهنگی، شماره ۴۱.

خطیب بغدادی، احمد بن ابی بکر (بی تا)؛ *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

الخلال، احمد بن محمد (۱۴۱۰)؛ *السنة*، تحقیق عطیه الزهرانی، ریاض، دارالرایه.

الدارمی، عثمان بن سعید (۱۳۵۸)؛ *نقض عثمان السعید علی المریسی الجهمی العنید*، تحقیق محمد حامد الفقی، بیروت، بی نا.

- (۱۹۹۸)؛ *الرد علی الجهمیه*، تحقیق *بد البدر*، کویت، دارابن الاثیر.

الذهبی، محمد بن احمد (۱۹۹۵)؛ *العلو للعلی الغفار*، ریاض، مکتبه اضواء السلف.

- (۱۹۹۵)؛ *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

- (۱۴۱۳)؛ *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعب الارنات و محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، مؤسسه الرساله.

رازی، فخرالدین (۱۹۸۵)؛ *التفسیر الکبیر*، بیروت، دارالفکر.

سبحانی، جعفر (۱۴۱۴)؛ *بحوث فی الملل و النحل*، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

السبکی، ابی نصر (۱۹۹۲)؛ *طبقات الشافعیه الکبری*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو و محمود الطناحی، الجیزه، دارهجر.

الشهرستانی، عبدالکریم (۱۴۰۴)؛ *الملل و النحل*، بیروت، دارالمعرفه.

الطبری، محمد بن جریر (۱۴۰۸)؛ *تفسیر الطبری* (جامع البیان فی تفسیر القرآن)، بیروت، دارالفکر.

الفراء، ابویعلی (۱۴۱۰)؛ *ابطال التأویلات لاختبار الصفات*، تحقیق محمد بن حمد النجدی، کویت، مکتبه دارالامام الذهبی.

القرافی، شهاب الدین احمد بن ادريس (۱۹۹۴)؛ *الذخیره*، تحقیق محمد حجبی، بی‌جا، دارالغرب الاسلامی.

القصاص، اسامه بن توفیق (۱۴۰۹)؛ *إثبات علو الرحمن من قول فرعون لهامان*، کویت، جمعیه احیاء التراث الاسلامی.

الکوثری، محمد زاهد (بی‌تا)؛ *تبذیر الظلام المخیم من نونیه ابن قیم*، بی‌جا، بی‌نا.

اللالکائی، هیه‌الله بن الحسن (۱۴۰۲)؛ *شرح اعتقاد اهل السنه و الجماعه من الكتاب و السنه و اجماع الصحابه*، تحقیق احمد سعد حمدان، ریاض، دارطیبه.

المنأوی، محمد عبدالرؤف (۱۴۱۰)؛ *التوقیف علی مهمات التعاریف*، تحقیق محمد رضوان الدایه، بیروت، دارالفکر.

نسفی، میمون بن محمد (۱۹۹۰)؛ *تبصره الادله فی اصول الدین*، تحقیق کلود سلامه، دمشق، بی‌نا.

المذهب الوهابي و التجسيم و التشبيه

السيد مهدي عليزاده الموسوي

خلاصة المقال:

حظيت مسألة الصفات الإلهية باهتمام خاص في الوسط الاسلامي و قد تعددت الآراء و النظريات فيها، و اشتد البحث و الخلاف في خصوص مسألة الصفات الخبرية، حيث أثير السؤال المحوري التالي: هل تحمل صفات الذات الخبرية من قبيل اليد، الرجل، و الوجه، و كذلك صفات الفعل الخبرية من قبيل الاستواء و النزول و الصعود، الواردة في الآيات المباركة و الاحاديث الشريفة على معناها الظاهري؟ او لابد من تأويلها و حملها على معنى آخر؟ أو تجنب الخوض فيها و تفويض علمها الى الله تعالى؟ ذهب الوهابيون - تبعاً لابن تيمية - الى رفض التأويل مطلقاً و التفويض بنحو ما. و لما كان التمسك بالظواهر و رفض التأويل، يؤديان الى الاصدام بإشكالية التشبيه و التجسيم، حاول الوهابيون التمسك بحمل الصفات على ظواهرها مع تفويض كقيمتها الى الله تعالى، قائلين بأننا نحمل المفردات على معانيها الظاهرية و اثبات وجود تلك الصفات كما جاءت في الآيات و الروايات، مع إيكال العلم بكقيمتها اليه سبحانه. الا انها محاولة غير موفقة و لم تجد نفعاً في حل إشكالية التجسيم و التشبيه قطعاً.

مفاتيح البحث: التوحيد الصفاتي، الصفات الخبرية، المشبّهة، المجسّمة، الوهابية، السلفية.